

متن سخنرانی در کنفرانس لندن

عبدالله امیر هاشمی

مسئله ملیت ها و راه حل های آن

(جوانشیر)

حضار محترم خانمها ، آقایان : سلام عرض میکنم . هم چنین سلام رهبری کنگره جهانی آذربایجانیها را بشما حاضرین محترم که زحمت کشیده به کنفرانس تشریف آورده اید ، ابلاغ مینمایم . کنگره جهانی آذربایجانیها مدت 6 سال است که تاسیس شده و در 30 کشور جهان دارای تشکیلات و نمایندگان و جمعیت ها می باشد و دارای اساسنامه و نظامنامه است که در آن علاوه بردفاع از حقوق فرهنگی آذربایجانیان ساکن کلیه کشورها با توجه به قوانین داخلی آنها مصرانه خواستار اجرای قطع نامه های شماره های 822، 853، 874، 884 صادره از شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر خروج نیروهای تجاوزگر ارمنستان از اراضی جمهوری آذربایجان و بازگشت آوارگان به موطن خود قره باغ میباشد . فعالیت اساسی کنگره جهانی آذربایجانی ها در راه کسب حقوق ملی و حق تعیین سرنوشت بیش از 30 میلیون آذربایجانی تا تشکیل دولت مستقل ملی در آذربایجان جنوبی و تامین کلیه حقوق ترکان در اراضی ایران امروزی است که موضوع اصلی بحث این کنفرانس میباشد .

حضار محترم ! سخنان خود را با نگاهی به تاریخ ملل غیر فارس بویژه ترکان که بیش از 7000 سال قدمت دارد آغاز میکنم . ابتدا باید عرض کنم که در این مورد مغرضین و یا متعصبین یا اصلا حرفی نزده اند و یا حقایق را وارونه جلوه داده اند آنان سعی کرده اند از سرگذشت و حکومت های ملل غیر فارس برای خود تاریخ درست کنند و این گونه تاریخ ساختگی را دوباره به ملل غیر فارس تحمیل نمایند آنان مبدا تاریخ ملل غیر فارس بویژه ترکان را به غلط از هخامنشیان شروع کرده اند در حالیکه وقتی برای اولین بار ده قبیله از پارسیان از شرق فلات ایلام از راه رسیدند پدران ترکان امروزی و اقوام غیر فارس بیش از چهار هزار و پانصد سال در این اراضی دولتهایی با سازمانهای پیشرفته تشکیل داده بودند و پارسیان نیز وقتی از راه رسیدند زیر حکومت های آنان از جمله شاهزادگان ایلام در ایالات کرمان و فارس امروزی سکونت گزیدند . بنابر این قبل از آمدن قبایل پارس ها به منطقه اولین و درخشان ترین و متمدن ترین فرهنگ بشریت بوجود آمده بود و آفرینندگان این تمدن سومرها در عراق ، ایلام ها ، کاسی ها ، هورریها ، قوتی ها ، لولو ها ، گیل زانها ، کاسپی ها ، ماننا ها ، اورارتو ها در آذربایجان ، غرب و مرکز ایران امروزی بودند . حفاریهای انجام شده توسط باستان شناسان و متخصصان علوم قدیم با فاکتها و اسناد معتبر نشان داده اند که این طوایف التصاقی زبان بوده اند 900 سال قبل از میلاد ، اول قبیله پاسارگاد سپس 7 قبیله دیگر در کرمان ساکن شدند و از شاهنامه فردوسی پیداست که در این هنگام آنان مراحل ابتدایی زندگی اجتماعی را میگذراندند و بعداز ساکن شدن از طوایف التصاقی زبان مدنیت آموختند . تا سال 550 قبل از میلاد یعنی هنگامیکه هخامنشیان بر سر کار آمدند ، حکومت ماننا در مقابل آسوریان مقاومت کرده و

تاسال 673 با قیام مادها امپراطوري مادها بوجود آمده و با حکومت ماننا همدست شدند سپس اوغوزها و ساکاها در آذربایجان حکومت تشکیل دادند و کیاک سار پادشاه ماد به میلیتاریسم آسوري پایان داد و خلقهای منطقه را از ظلم آسوریهها خلاص کرد و راه ترقی و رشد را باز نمود. سپس در نتیجه خیانت هارپاک فرمانده لشکرهای ماد در دوره آستی یاک پادشاه ماد، امپراطوري ماد سقوط کرده و هخامنشیان سر کار آمدند. در این دوره در جنگی که بین خانم تومروس و کورش روی داد کورش بدست خانم تومروس آذربایجانی کشته شد. تهاجمات و اذیت های پی در پی پادشاهان هخامنشی به یونان متمدن آن روزی نتیجه هجوم اسکندر را در پی داشت. در این دوره که در آذربایجان آتروپاتها حاکم بودندو مناسبات خوبی با هخامنشیان نداشتند با اسکندر وارد جنگ نشدند و بدین ترتیب اسکندر مجبور شد که دولت آذربایجان و صدر آن آتروپات را برسمیت بشناسد. بدین ترتیب آتروپات با این سیاست توانست استقلال آذربایجان را حفظ کند. در این باره کتیبه هایی موجود است که در آذربایجان شمالی تا کنون بیادگار مانده است. هم چنین آثار بجای مانده از دوران ماننا، ادبیات و فرهنگ و فولکلور ماد، دین زرتشت و اوستا، عید نوروز و مراسم و ریشه های آن یعنی تاریخ 4000 سال قبل از آمدن اسکندر بعلاوه زبان ایلامی بعنوان زبان رسمی دولتی و زبان عمومی مللتهای مختلف اراضی ایران امروزی و مرکزیت قرار گرفتن فرهنگ و هنر ایلامی نشان دهنده سکونت التصاقی زبانان از جمله ترکهای آذربایجانی در سرزمین کنونی ایران میباشد. کتاب تاریخ دکتر زهتابی، پور پیرار، پی یئر آمیه بعلاوه منابع بسیار زیادی از نوشته های مونتسکیو 'ویل دورانت و شرق شناسان شوروی سابق و کتابهای دانشمندان تاریخ جمهوری آذربایجان و کتیبه های بیادگار مانده از این دوران گفته های ما را تصدیق میکند. چنانکه اشاره کردیم تاریخ نویسان فارس و پیروان آنها علم تاریخ را در مسیر فاجعه آمیز و در بسیاری اوقات دور از حقیقت کشانده اند. این وضعیت اسفناک از زمان هخامنشیان بویژه از زمان اردشیر بنیانگذار ساسانیان آغاز شده است. اردشیر ساسانی بخاطر اینکه حاکمیت را در دست خود نگهدارد و خود را بر دیگر خلقها حاکم گرداند کلیه اسناد حکومتیهای خلقهای غیر فارس قبل از خود را از بین برده و با کمک موبد موبدان مغ "تنسر" افسانه های پارسها را بجای تاریخ حقیقی سایر خلقها نشان داده است. بعد از اردشیر، شاهان ساسانی کار او و موبد را الگوی خود قرار داده و راه آنان را ادامه دادند حتی نحوه ایجاد امپراطوري ساسانی را با داستان های خرافی توجیه کرده و تاریخ درست نمودند این کارهای ضد علمی و غیر اصولی، تاریخ نگاران اسلام را نیز فریب داد و مانع از آن شد که آنان تاریخ حقیقی خلقهای ساکن منطقه را بررسی و آنطور که بوده بشناسند تمام این کارها بخاطر در اسارت نگه داشتن این خلقها صورت گرفته است تاریخ خلق های این منطقه گرچه بوسیله شاهان ساسانی و موبدان زرتشت از بین برده شد اما در آثار مورخین یونان و روم این حقایق ثبت گردید (مردم اروپا هنگامیکه زنجیرهای اسارت امپراطوري روم را پاره نمودند و استقلال ملی خود را کسب کردند هم زمان با آن تاریخ حقیقی خود

را بررسی و تحقیق نموده و آنرا آشکار ساختند. بویژه در اوایل قرن نوزدهم تقریباً تمام ملتهای اروپا بر اثر مبارزات سخت و جنگهای گوناگون نقشه های جغرافیائی امپراطوریهای گذشته را بهم زده بر اساس تاریخ ملی و خصوصیات زبانی خویش دولتهای ملی خود را بوجود آوردند نمایندگان روشنفکر هر یک از این ملتها بعد از غلبه، از نوشته های قدیم روم و یونان، تاریخ گذشته خود را بیرون کشیدند و هنگام برخورد با تاریخ خلق های منطقه ما آنها را ثبت نموده و به روشن کردن نقاط تاریک تاریخ ما همت گذاردند که از آن ها صدها جلد کتاب تاریخ بر جای مانده است) از همه این کتب بر می آید علیرغم تغییرات متفاوت در منطقه ما و سرکار آمدن حکومتهای گوناگون، ترکان و دیگر ملل غیر فارس دولت خود را به عناوین مختلف حفظ کرده و به مثابه یک فاکتور موجودیت خود را در طول قرون متمادی اثبات نموده اند. از اینرو هنگامی که امپراطوری ساسانی با اولین حمله اعراب محو شد دولت آذربایجان توانست بیش از 20 سال وضعیت استراتژیکی خود را حفظ نماید. بابک پدر قهرمان آذربایجانیان علیه هجوم اعراب 22 سال با تکیه بر تورکهای آذربایجانی جنگید در نهایت حاکم اعراب المعتصم با خیانت افشین فارس و سهل بن سنباط ارمنی توانست او را دستگیر و جنبش آذربایجانیان را سرکوب کند (حضور میلیونی مردم آذربایجان در سال های اخیر در قلعه بابک نشان دهنده آن است که جنبش آذربایجانیان علیه اشغالگران پایان نرسیده است) گرچه ترکان نیز بدین اسلام گرویدند ولی برای حفظ هویت ملی، زبان و وطن خود تا فرصتی پیدا کردند علیه استیلای اعراب بپا خاستند. آن ها نه تنها علیه اعراب بلکه علیه هر مهاجم دیگر ایستاده، شرافتمندانه از خلق و خاک و فرهنگ و هویت و زبان خود دفاع کرده اند این یکی از خصوصیات عمومی ترکان و بلکه دیگر ملل را تشکیل میدهد و بر اساس همین خصوصیات ترکان توانستند مهاجمان را از منطقه بیرون رانده و نزدیک هزار سال با تشکیل امپراطوری های قاراخانیها، تولون اوغلوها، آغ شیدها، غزنویها، سلجوقی ها، آتابیلی ها، تیموریان، قراقویونلو و آغ قویونلوها، صفویان، افشار و قاجار بر این اراضی فرمانروایی کنند حاکم بودن هزار ساله ترکان بعد از اسلام در امور اداری و تامین نسبتاً برابری حقوقی برای خلقها افکار ضد شوونیستی زمان اردشیر را بفراموشی سپرد در این هزاره، فرهنگ و زبان خلقهای منطقه بر روال سیستم اقتصادی سیاسی بسته فئودالی بطئی هم شده رشد خود را طی نمود. امپراطوریهای ترکان به جهان ود نیای اسلام در زمینه رشد علم و فرهنگ کمک کرده و آثار گرانبها از تمدن، علم، هنر و معماری از شرق گرفته تا اسپانیا و افریقای جنوبی از خود بیادگار گذاشتند. ترکان به تبعیض بین خلقهای دیگر امکان نداده به آنها احترام گذاشته و به آنان اعتماد داشته اند وبخاطر همین اعتماد حتی نیازی به ثبت تمامی تاریخ امپراطوری خود ندیدند. زبان و آداب و رسوم آنان را حفظ کردند حتی به پیشرفت و رشد آنان همت گماشتند بطوریکه زبان طایفه کوچ نشین فارسها را توانستند به رشد امروزی آن برسانند. شاعران و علما و پادشاهان ترک بیش از خود فارسها در این راه زحمت کشیده اند و 2/3 از نویسندگان

و شاعران ترك بدین زبان اثر آفریدند و فرهنگ و اندیشه و جهان بینی ملت خود را در اختیار فارسها گذاشتند و این زبان را غنا بخشیدند و در نتیجه این زحمات زبان فارسی به سطح دولتی ارتقاء یافت. البته بودند از پادشاهان ترك كه به زبان تركی توجه داشته و زبان تركی را زبان دولتی اعلام نموده و شاه اسماعیل صفوی پسر حیدر ملقب به خطائی یکی از این پادشاهان است كه امپراطوری صفوی را بوجود آورد این فرزند آذربایجان وقتی از دنیا رفت در وصیت نامه اش سه چیز را برای خلق آذربایجان به امانت گذاشت: غیرت آذربایجانی، زبان تركی آذربایجانی و کشور آذربایجان.

در آن دوره امپراطور عثمانی میکوشید سرحدات خود را تا غرب اروپا توسعه دهد این امپراطوری تحمل دیگر حكومت ترك زبان را نداشت اروپای استعمارگر نیز بخاطر بخطر افتادن هندوستان مستعمره به هراس افتاده بود در این شرایط اروپائیان بطور غیر مستقیم امپراطوری عثمانی را علیه حكومت شاه اسماعیل برانگیختند و در جنگی كه در گرفت هر دو تضعیف شدند. جانشینان شاه اسماعیل برای حفظ خود از خطر عثمانی پایتخت را از تبریز به اصفهان به میان فارسها منتقل کردند. همراه با تغییر پایتخت، علم و فرهنگ و هنر و خلاقیت علما و هنرمندان ترك نیز به اصفهان منتقل شد و به جرات میتوان گفت كه تمام آثار تاریخی موجود در اصفهان نتایج زحمات این هنرمندان و صاحبان فرهنگ و هنر و خلاقیت ترکان می باشد حتی صنایع دستی امروزی موجود در اصفهان یادگار آن دوران است تغییر پایتخت از تبریز به اصفهان آغاز روندی بود كه شاهان ترك را از توده های خود دور ساخته و تحت تاثیر اشراف فارس قرار میداد كه نتیجه اش غلبه محمود افغانی بر امپراطوری صفوی بود. سپس نادرشاه جلوس كرد و افغان ها را بیرون راند سیطره امپراطوری ترکان افشار را تا هندوستان گسترش داد و بالاخره نوبت به امپراطوری قاجار رسید و پایتخت از اصفهان به تهران منتقل شد و تبریز بعنوان شهر ولیعهد نشین اهمیت و نقش فزاینده خود داشت. در این دوره در آسیا استعمار انگلیس با روسیه تزاری دست بدست هم داده و اراضی امپراطوری قاجار را تقسیم كردند ابتدا انگلیسی ها افغانستان را جدا ساختند روسها نیز به تجزیه آذربایجان پرداختند در سال 1828 با معاهده تركمن چای آذربایجان بدو قسمت تقسیم شد شكست عباس میرزا فرزند دلیر ترك علیرغم 10 سال مقاومت در مقابل اردوی تزاری تضعیف امپراطوری قاجار را تسریع نمود و نفوذ روس و انگلیس را افزایش داد این امر نمی توانست پایگاه امپراطوری قاجار یعنی توده مردم ترك را به جستجوی راه حلها برای رهایی از اسارت هر دو استعمار و كسب استقلال و ادار نسازد روشنفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندوف عبدل رحیم طالبوف، حاج زین العابدین مراغه ای سیدجمال الدین اسد آبادی از درون و بیرون آنچه بر جهان میگذشت آگاه بودند و از انقلاب اجتماعی فرانسه و دیگر انقلابات اقتصادی، سیاسی جهان برای مردم پیام هائی داشتند. آنان هم در آذربایجان شمالی هم در آذربایجان جنوبی از مبارزه علیه استعمار و تامین استقلال رای در حكومت و کشور سخن رانده به رشد شعور سیاسی و ملی سعی میکردند.

آغاز جنبش ضد استعماري و ملي ترکان منطقه و خلق هاي مشرق زمين به اين دوره يعني به اواخر قرن 19 و اوایل قرن بیستم تصادم میکند انقلابات آغاز میشود در ترکیه نهضت تنظیمات و در منطقه ما انقلاب مشروطیت رخ میدهد از اوایل قرن بیستم بخصوص در طول انقلاب مشروطیت مسائل آزادي و ملي مطرح میگردد جنبش ملي مردم بویژه اهالي تبریز، بخاطر دور ساختن حکومت قاجار از نفوذ روسیه و جنبش آزادي بخاطر برقراري حقوق و آزاديهاي اجتماعي و فردي و نفي سيستم فئودالي در جريان بود. در حقيقت در آن مقطع شهرستانيهاي آذربايجان رل حساس در پيروزي انقلاب مشروطيت داشتند و توانستند قوانين ارزشمند از جمله قانون انجمن هاي ايالتي و ولايتي را در قانون اساسي بگنجانند اگر در اين مفاد از قانون از ملت و مليت نامي برده نشده به سبب تازگي اين واژه ها و ترمين ها بوده که در آن دوره از مسلمانان هر شهر وديار با نام ملت آن شهر اسم برده ميشد وملت و حقوق مليت هيچ ربطی به واژه "ايران" در معنای يك واحد سياسي انطور که بعد ها تفهيم گرديد، نداشت تا انقلاب مشروطيت اين منطقه اساسا توسط نمايندگان اعيان و اشراف ترك و افراد حكومتي قاجار اداره ميشد و نمايندگان طبقه ثروتمند آذربايجان هم با پادشاهان قاجار بطور فعال همكاري داشتند و بخش نظامي آذربايجان تكيه گاه سلطنت بود ليكن آنچه در طول انقلاب مشروطه بمثابة تغيير هم در حكومت مركزي و محلي و هم در سيستم فئودالي روي داد در حكومت آذربايجان بمثابة انجمن ايالتي منعكس و در حكومت مركزي در كابينه و مجلس و تشكيلات سياسي نفوذ نمايندگان خلقهاي غير ترك بيشترو بيشترو شد آذربايجانيان در پي جستجوي راهيهاي بودند که بتواند حكومت قاجار را و ادار به اصلاحات و مدرنيزه كردن نموده و هم به استيلاي استعمارگران پايان دهند در طول انقلاب مشروطيت نيز آذربايجانيان بينهايت از خود فداكاري و جانفشاني نشان دادند ليكن به سبب عللي چند از جمله فقدان درك درست از هويت و موقعيت خویش و عدم رشد كافي طبقات بالنده نتوانست از دستاوردهاي انقلاب مشروطيت به نحو احسن استفاده كند. حتي قهرمانان مشروطيت چون ستارخان و باقر خان و حيدر عموغلو قرباني توطئه هاي ننگين دشمنان مردم آذربايجان، مرتجعين و عاملان استعمار شدند بطوريكه ستارخان از آغوش مردم تبريز به تهران برده شد و با توطئه يفریم ارمني تير خورد و سرانجام جان باخت.

علیرغم همه اینها ما در این دوره به تظاهر اشکال شعور ملي چون تشكيل انجمن ها و انتشار مطبوعات برخوردار ميکنیم. تا سال 1917 نیروهاي آزاديخواه ملي در آذربايجان با حكومت مركزي قاجار زير سلطه استعمار روس و انگليس دست و پنجه نرم ميکردند ليكن بعد از انقلاب اکتبر و تشكيل جمهوري دمكراتيک آذربايجان به رهبري محمد امين رسول زاده در شمال، نفوذ نيروهاي ملي و آزاديخواه هم در آذربايجان و هم در حكومت مركزي بالا رفت بالاخره در سال 1920 در آذربايجان به رهبري شيخ محمد خياباني جنبش آزاديخواهانه و استقلال طلبانه اوج گرفت و حكومت مستقل آذربايجان تشكيل شد که به ضرر استعمار انگليس و حاميان آنها بود. قيام شيخ محمد خياباني بعد از قيام تبريز در سالهاي

1908 و 1909 به سرکردگی انجمن غیبی و ستارخان نشانگر عالی ترین سطح رشد شعور ملی ترکان بود این بیداری بر دودمان قاجار از جمله احمد شاه نیز تاثیر گذاشت و روحیه ضد استعماری او را بر انگیخت. بطوریکه احمد شاه قاجار علیرغم تمام فشارهای وارده درمقابل قرارداد تحقیر آمیز 1919 و ثوق الدوله نوکر انگلستان از خود مقاومت نشان داد و این نشانه تمایلات ضد استعماری در مواضع او بود اما در طول سالهای 1921 و 1925 طبقات وابسته به استعمار و روشنفکران از فرنگ برگشته خصوصاً ماموران عالی رتبه نظامی از برنامه های مدرنیزاسیون و دمکراتیزاسیون و افکار سوسیال دمکراسی احمد شاه قاجار به هراس افتادند و به فکر سرنگونی حکومت ترک قاجار و بر سر کار آوردن رضاخان شدند استعمار انگلیس و فرانسه برای غارت ثروت‌های منطقه به طرح نقشه ها دست یازیدند از جمله این طرحها یکی تاسیس فدراسیون و دیگری کودتا بود که سرانجام کودتا تصویب و سید ضیاء طباطبائی و رضاخان مامور اجرای آن شدند. مجریان و طراحان پروژه " ایران نوین " و تعویض آن با ممالک محروسه ایران که در گذشته يك ساختار فدراتیو سنتی بود زندان بزرگی برای ملل غیر فارس ایجاد کردند این طرح ارتجاعي با دستياري ژنرال آبرون سايد که فرمانده اجرای کودتای سوم اسفند نیز بود و اردشیر جی رپورتر به اجرا درآمد لیکن آبرون سايدها در پشت و در پرده اول این ماجرا بودند. کاری که توسط رضاخان بعنوان ناجی ایران انجام دادند از نوع ژست های مدرن مابانه ای چون کشف حجاب زنان و کت و شلوار پوشاندن، تشکیل ارتش مدرن بود بطوریکه در شهریور 1320 همین ارتش دو ساعت مقاومت نیاورد و کل قشون منهزم گشت. آیا برای چاره مشکلات، کودتا باید انتخاب میشد؟ یا اینکه فقط این انگلیس بود که بخاطر منافع استراتژیکی خود کودتا را برگزیدند؟ با توجه به وضعیت شبه قاره هند در شرق و اوضاع کشورهای همسایه میتوان به این نتیجه رسید که رشد روند بیداری مغایر با منافع استعماری انگلیس بود و تقویت مبارزات ضد استعماری مهاتما گاندی در هند نیز تهدیدی بر منافع استعمارگران بود از طرف همسایگان نیز تهدیدی متوجه حکومت قاجار وجود نداشت از طرف غرب، امپراطوری عثمانی وجود داشت که در جنگ جهانی اول شکست خورده و در حال تجزیه بود در شرق، افغانستان برهبری امان الله خان درگیر مسائل داخلی خاص خود بود قصد ایجاد مشکل برای حکومت مرکزی قاجار نمیتوانست داشته باشد. در شمال بعد از سرنگونی رژیم تراز، رژیم سوسیالیستی بر سر کار آمده بود که در نتیجه آن تغییر اساسی داشته و مناسبات نزدیکی با رژیم قاجار راپیش گرفته بود و بدین ترتیب هیچ خطری به جز خود انگلستان در منطقه وجود نداشت با ید اضافه کرد که کودتاگران از رشد طبیعی ملیت ها و خواسته های آن ها توجیه ارتجاعي و غیر واقعي داشتند زیرا تمایلات خلقها و ساکنان ولایات و ایالات با توجه به ساختار سیاسی آن روز، عملی در جهت حرکت طبیعی تاریخ و رشد و بیداری ملل منطقه بود. در آن دوره همه در حال تمرین توسعه و حل مشکلات ناشی از جنگ جهانی اول بودند در اواخر جنگ، روسیه متحول شد و منطقه شادمان از این

واقعه آرزو داشتند که انگلیس هم دست از سر آنها بردارد تا خود بتوانند در مورد سرنوشتشان تصمیم بگیرند اما دولت انگلیس نه تنها حکومت قاجار را رها نکرد بلکه برای دست یابی به آمال خود کودتای 1299 را به اجرا گذاشت .

استعمار انگلیس و پایگاه آن زمینه ساز این کودتا بودند بویژه روشنفکران شوونیست و خود فروخته که معتقد به سیاست يك ملت ، يك زبان ، و يك فرهنگ بودند زمینه فكري کودتای رضاخان را بوجود آوردند . برخی روشنفکران ترك وابسته به طبقات بالا بویژه قشر بوروکراتيك هم در فکر احیای دوره ساسانیان بودند اولین شماره مجله آینده در سال 1304 نوشت : " مقصود از وحدت ملي ایران وحدت سياسي اجتماعي ، اخلاقي مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند ، منظور از کامل کردن وحدت ملي این است که در تمام مملکت يك زبان عمومیت یابد و اختلافات محلي از حیث لباس ، اخلاق و غیره محو شود . باید همه یکصدا بکوشیم يك زبان در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و بتدریج جای زبان بیگانه را بگیرد این کارها باید از روی نقشه منظم و بوسیله دولت انجام گیرد اسامي جغرافیائی را که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است تغییر یابد" .

کاري که در برلین و مجله کاوه بوسیله حسن تقی زاده و محمدعلي جمالزاده به تبلیغ به اصطلاح حوزه اقتدار زبان فارسی ، حوزه تمدن ایرانی ، ایران زمین و ... شروع شد امروز بوسیله چنگیز پهلوان دامنه اش از چین تا کشمیر و از افغانستان و پاکستان اقیانوس هند و دریای عمان خلیج فارس و از قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه کشانده شده است . آذربایجانى ها و ترکمن ها و قشقائی را آریائی فارس خوانده ، اعراب را بیابان گرد بدوي سوسمارخور ، بادیه نشین نامیده ، ترکان را وحشی عامل امرای چون سل و مالاریا و تراخم و آبله و طاعون و وبا دانسته و با ایجاد ممنوعیت رسمی فرهنگهای غیرفارس و دادن موقعیت زبان رسمی به فارسی با مداخله در قانون اساسی مشروطیت ، براه انداختن جنگ روانی علیه فرهنگهای غیرفارس بویژه زبان ترکی و تحریف و سوء استفاده تمام عیار از تاریخ و طرح يك دست کردن مردم از حیث اختلافات محلي و تحمیل لباس و اخلاق و غیره بطوریکه ترك و عرب و ترکمن و قشقائی و لر و کرد باهم فرقي نداشته باشند و همه بيك لباس و يك زبان سخن گویند و سیستم تحصیل را کاملاً در خدمت ایدئولوژی ایرانیسم قرار دهند و با تهدید و ارباب و متهم کردن به این یا آن اندیشه در جهت نابودی ملل و زبانهای غیر فارس بر آیند .

رضاخان پس از تحقق کودتا به سرکوب حکومتهاي محلي پرداخت و در طول 3 سال حکومت هاي محلي ، سران سياسي و غیر سياسي مليت هاي غیر فارس را زندانی و یا بقتل رساند تقسیم بندي کشور را عوض نمود در این تقسیم بندي رضاخانی تعداد استان ها به 11 و شهرستان ها به 49 رسید . در حالیکه این تقسیم بندي در دوره قاجار بر اساس 4 ایالت و تعدادی ولایت که به صورت نیمه فدرال اداره میشد و با نام ممالک محروسه در گفته ها و نوشته ها جریان داشت . عمل کرد دوره پهلوي را میتوان به دو اصول فرموله کرد یکی تاکید بر هویت فارس و انکار

هویت های غیرفارس ، دوم توسل به میلیتاریسم فارس برای سرکوب و امحای ملل غیر فارس و تحمیل سیاست آسیمیلیاسیون . در نتیجه این سیاست فارس سازی ، نامهای تاریخی و جغرافیایی و اشخاص همراه با استحاله ملل غیرفارس آغاز و واژگون کردن بافت انتتیک با به اقلیت در آوردن اکثریت غیر فارس و به اکثریت در آوردن اقلیت فارس آنچه که انگلستان در افغانستان انجام داده بود عملی گردید . از بین بردن سیستم اداری دوره قاجار آغاز شد که تا به امروز ادامه دارد . در نتیجه این تغییرات همدان از آذربایجان جدا شد سپس نوبت به اراک یعنی سلطان آباد رسید بعد خمه یا زنجان نیز بعنوان استان معرفی گردیدو آذربایجان به شرقی ، غربی ، تقسیم و بخشهایی از آن به استان گیلان ، مرکزی و اگذار شد و همین طور استان سازی بحساب اراضی آذربایجان ادامه یافت تا اینکه دیروز استان اردبیل و قزوین و فردا دیگر استان ها ایجاد خواهد شد . سیاست شوونیستی رضاخان را دکتر افشار در سال 1926 چنین فرموله بندی میکند : " زبان ترکی ممنوع اعلام شود بخشی ترکها به دیگر نواحی کشور انتقال داده شوندمرزهای آذربایجان تغییر داده شود نام آذربایجان با نام دیگری عوض شود " . از آن روز تا کنون بخش اعظم مملکت محروسه آذربایجان به واحدهای اداری مختلف و نوساخته با حذف نام آذربایجان الحاق و تغییر داده شده اند . متعاقب این سیاست ده ها هزار نام رود ، کوه ، دشت ، شهر و قصبه تغییر یافت آجی چای به تلخ رود ، قزل اوزن به سفید رود ، جیغاتی چای به زرینه رود ، ساوجبلاغ به مهاباد ، میانجی به میانه ، قارائین به سیاه چشمه ، خیابو به مشکین شهر ، باخیش به بخشایش ، اجان به بستان آباد ، توفارقان به آذرشهر ، ارومیه به رضائیه ، انزلی به پهلوی ، سلماس به شاپور ، تاتائو به سیمینه رود ، در این میان به نامهای جدید فارسی که با ادعای نامناسب بودن اسامی ترکی عوض شده اند در برخی موارد به مراتب نامناسب تر و توهین آمیزتر برخورد میکنیم تعویض ساری چای به معنای رود زرد با سارقیه یعنی محل دزدان ، ویا تعویض آخ ماغایا به معنی صخره روان با احمقیه و سایر ، این سیاست در دیگر مناطق از جمله در تورکمن صحرا و خوزستان و کردستان و غیره صورت گرفته است مثلا آغ قالا به پهلوی دژ ، بندر تورکمن به بندر شاه و سایر تغییر نام یافته اند .

تفکر شوونیسم فارس و حمایت و تقویت یک زبان خاص و حذف زبان و فرهنگ دیگر ملل در دستور کار دولت رضاشاه قرار گرفت و در سال 1930 زبان فارسی را تنها زبان رسمی کشور اعلام نمود سپس صندوق جریمه ها در مدارس نواحی غیر فارس زبان برای جریمه کسانی که به زبان مادری تکلم میشد ، نصب گردید . زبانهای دیگر بشدت تحریم و چاپ کتاب و روزنامه به زبانهای غیرفارس ممنوع شد . بالاخره استعمار و ارتجاع ، سیستم فارس مرکزی را با محتوی احیای یک اتوپیا ویک اسطوره بنام ایران که فقط در شاهنامه از آن یاد شده بود باجعل اسناد تاریخی و نوشته ها و کتیبه ها و با وارد کردن واژه آریا با برداشت قومی و نژادی از آن و افسانه سرائی ها در مورد این نژاد موهوم و پیوند زدن آن به اقوام هند و اروپایی و تاکید بر تمدن برتر هند و اروپایی و نژاد برتر آریایی ، نظریه نژاد

پرستانه أي را تنظيم و تحميل ملل غير فارس نمودند و كسرويهايي نيز پيدا شدند كه براي به اصطلاح " پاك كردن " اين نظريه ، زبان تركي آذربايجاني را آذري خواندند و منشاء آن را به فارسي قديم پيوند دادند سپس شاگردان آنها باز هم پيشتر رفته فارس بودن ترکان آذربايجاني را ادعا كردند . اين سياست يكسان سازي استعمار ساخته و مرتجع پرداخته از آن زمان تا به امروز اجرا ميشود درحاليكه مردم آذربايجان ، كردستان ، بلوچستان ، خوزستان ، تركمن صحرا و غيره داراي زبان مستقل ، اراضي مستقل ، آداب و رسوم و فرهنگ و آثار تاريخي مخصوص بخود، هنر و موسيقي مستقل و خصوصيات منحصر بفرد خويش هستند و تاريخ ثابت كرده است كه هيچ نيروي نتوانسته با اين شيوه هاي مصنوعي وبا متكي بزور، ملل را از زبان ، فرهنگ ، تاريخ و گذشته و اراضي خود جدا كند . از همان بدو اجراي آن اعتراضات متعددي عليه سياست استحاله ملل غير فارس در نقاط مختلف از جمله در آذربايجان مشاهده شد از سال 1927 بعد از روي كار آمدن رضا شاه روشنفكران چپ كه اكثرشان آذربايجاني بودند و پيشه وري نيز در بين آنان بود براي اولين بار در اسناد خود واژه كثير المله را بكار بردند و ضمن افشاي سياست شوونيستي ، از مفاهيم ملت و عناصر آن چون زبان و خصوصيات روحي و فرهنگي ، اراضي تعاريف روشن ارائه دادند. رژيم پهلوي سعي ميكرد با توجه به وسائط مختلف امكانات وابسته كردن ممالك محروسه را بمرکز عملي سازد و در اين زمينه تدابير مختلفی را در چارچوب هاي گوناگون بويژه با اتكا به قوای نظامي و سيستم اداري كه به نفع حكومت توتاليتري سازماندهي ميشد به اجرا ميگذاشت اجرا كنندگان اين سياست بويژه ماموران فرستاده شده از مركز سمبل وابستگي ، استثمار و استعمار بودند . اين قشر نوپا هيچ مناسبات زباني و فرهنگي (ژنتيكي) با مردم ايالت ها نداشته و بمثابة يك قوای خارجي و بيگانه در ميان مردم شناخته ميشدند . غير بومي و غير ملي بودن آنها وجه مشخصه آنان را تشكيل ميداد همه اينها موجب واگرائي ملل غير فارس از حكومت مركزي و ظهور نارضايتي اهالي ميشد . آنتي تر اين سياست استحاله ، جنبش آزادي ملي خلق ها بود . با گذشت زمان در آذربايجان و در ساير مناطق جنبش آزادي ملي گسترش يافت . هنگامی كه در جنگ جهاني دوم رضاشاه گرايش به هيتر را آشكار ساخت از طرف انگلستان و بقيه اعضاي متفقين كنار گذاشته شد . فرصت بزرگي پيش آمد تا ملل غير فارس موضع شان را نسبت به سيستم فارس مركزي و حكومت مركزي آشكار سازند . جنبش پر مضمون ملي اجتماعي و اقتصادي در آذربايجان و ساير نقاط شكل گرفت . پيروزي نهضت ملي 21 آذر در سال 1945 به رهبري پيشه وري و نهضت 2 بهمن به رهبري قاضي محمد بطور كلي آنتي تر سياست آسمليزاسيون رضاه شاه و نشان دهنده رشد شعور ملي و سياسي آذربايجانيان و كرد ها بود . بعد از انقلاب مشروطيت اين دومين مرحله بروز شعور ملي در سطح بالا با تشكيل دولت ملي با تمام نشانه هاي آن از جمله پول ، سرحدات ، سيستم تحصيلي ملي ، ارتش ملي ، پليس ملي ، مجلس ملي ، زبان ملي و تنظيم يك سيستم سياست ملي داخلي و خارجي در آذربايجان و ساير نقاط بود . با اصلاحاتي

که در طول یکسال انجام گرفت حکومت ملی آذربایجان در تاریخ ابدی ماند. این نهضت تلاش سیستمی را که سعی میکرد آذربایجانیان را استحال و محو سازد، برباد داد. در این دوره ملل غیر فارس توانستند روحیه وطن پرستی و عشق به فرهنگ و خلق خود را بیان دارند و از هر گونه بیگانگی اعم از آریائیسیم، فارسیسم و غیره رها شده و در حفظ منافع ملی خود کوشیده و آن را بالاتر از هر چیز بحساب آوردند البته در آذربایجان قشری بودند که به نفع شوونیستهای فارس فعالیت داشتند و منافع خود را با منافع آن ها هم سو میدیدند و محمد رضا پهلوی توانست به کمک همین قشر و متفقین خارجی جنبش ملی آذربایجان و کردستان را بعد از یکسال سرکوب و بقول فردوست بیش از 50 هزار نفر از فداکارترین و شریف ترین زنان و مردان آذربایجان را قتل عام و صد ها هزار نفر را زندانی و تبعید نماید. دولت ملی، مجلس ملی، کنگره ملی، و فرقه دمکرات آذربایجان را از صحنه خارج کند با همه این جنایات خلق آذربایجان به مثابه یک ملت، خصوصیات ویژه خود، هستی، آداب و رسوم و زبان خود را حفظ و اراضی خویش را از یاد نبرد و جنبش خود را در تاریخ ثبت کرد. تاریخ بعد از این حادثه نشان داد که حق تعیین سرنوشت ملت ها و حفظ فرهنگ و زبان و اراضی، همیشه در دستور مطالبات مبارزات مردم غیر فارس بوده و علیرغم اینکه سیاست محمد رضا پهلوی کماکان دنباله سیاست رضاه شاه مبنی بر ادامه استحال ملل غیر فارس بود روشنفکران ما برای حفظ زبان ترکی آذربایجانی و برای برپائی دستاوردهای جنبش مبارزه 21 آذر و غیره به مبارزه خود ادامه دادند این تمایلات با شعر ترکی حیدر بابایا سلام شهریار در سال 1954 به این جنبش تکان تازه ای داد. شعرا و نویسندگان مبارز آذربایجانی با قلم خود از یک طرف با دیکتاتور محمد رضا پهلوی مبارزه و از طرف دیگر به وصف وطن، خلق و طبیعت زیبای آن، کوهها، رودها و دشتهای و ثروتهای بیکران، در کنار مسائل شهرها و اوضاع دهات و وضعیت اقتصادی آذربایجان میپرداختند و در این راه زیر زمینی هم شده به جمع آوری فولکلور مردم، اسناد، افسانه ها، شرح حال قهرمانان مبادرت میورزیدند و برای روز مبادا نگه میداشتند یا قیام 29 بهمن مردم قهرمان تبریز این روز رسید و یکسال بعد، انقلاب ضد سلطنت سال 1979 بوقوع پیوست. ملل غیر فارس بویژه آذربایجانی ها بخاطر هدفهای ملی فرهنگی اقتصادی خویش در به ثمر رساندن آن بیشترین فداکاری را از خود نشان دادند و بعد از انقلاب تا شروع اعمال دیکتاتوری جدید از طرف حکومت تئوکراتیک ج.ا مردم توانستند تشکل های ملی- سیاسی و صنفی خود را بوجود آورند فرقه دمکرات آذربایجان در 22 شهر تشکیلات خود را احیا کرد و فرقه آزادیخواهان آذربایجان، موسسه تحقیقاتی آذربایجان، جمعیت فرهنگی آذربایجان، جمعیت شاعران و نویسندگان آذربایجان، حزب خلق مسلمان بوجود آمد و به زبان ترکی سالنامه، ماهنامه، مجله، روزنامه، از جمله چنلی بئل، آذربایجان، اولدوز، اودلاریوردو، آراز، ملانصرالدین، آذربایجان سسی، یولدانش، آز ادلیق، خالق سوزو، وارلیق، ایره لی، دان اولدوز، ایشیق، کور اوغلو، موشتولوق و یازماجا منتشر شد. مضمون اساسی

بیشتر این احزاب و جمعیت ها و مطبوعات نشان دادن جهات مختلف حیات ملی از نظر تامین حقوق ملی ، فرهنگ و تاریخ ، هنر و جغرافیای ملی و زبان ترکی آذربایجانی بود در عین حال وظایف اساسی آن ها افشای سیاست آنتی استحاله ملل غیر فارس از جمله آنتی آذربایجان که از طرف رژیم گذشته بیادگار مانده بود . همه این ها شاخص این قضیه بود که قشر روشنفکر ملی از نسل جدید ملل غیر فارس ایجاد شده که به حیات معنوی ملت نگرشی مستقل داشته و در راه آزادی ملت مبارزه میکند . لیکن این بار نیز در روی همان پاشنه قدیم چرخید سیستم فارس مرکزی سازماندهی شده زمان رضا شاه و محمدرضا شاه مانع رهایی خلغهای غیر فارس گردید . سران جمهوری اسلامی با مستمسک قرار دادن جنگ که خود تحریک کننده آن بودند؛ بخطر افتادن اسلام و غیره به سرکوب ملل غیر فارس و از بین بردن جریانات سیاسی مختلف و محور دموکراسی زائیده از انقلاب پرداختند هجوم به شهر گنبد ترکمن صحرا ، کردستان ، آذربایجان سازماندهی شد و در این جنگ ها فرزندان دلاور ملل غیر فارس از هر جانفشانی دریغ نورزیدند و شبیه ای نیست که دفاع از خانه و کاشانه بر هر انسانی مقدس و در خور ستایش است . این سرکوب تا به امروز بعد از گذشت 24 سال از انقلاب کماکان ادامه دارد و حتی رژیم به اجرای قوانین مصوبه که موظف به اجرای آن هاست چون ماده 15 و 19 که به مطالبه عمومی اکثریت ملل غیر فارس تبدیل شده تن نمیدهد و این مفاد هم چون گذشته در قانون اساسی دوران مشروطیت که 40 سال روی کاغذ ماند ، امروز نیز بر روی کاغذ مانده است . دست اندرکاران حاکمیت معتقدند که وجود اصول قانون اساسی به معنای آن نیست که باید اجرا شود بلکه میتوان اجرا هم نکرد و یا گروهی معتقدند که که چه لزومی دارد زبانهای مانند ترکی ، ترکمنی ، کردی ، عربی در کشور تدریس شود و دیگران نیز آنقدر از زبان و فرهنگ فارسیها تمجید می کنند تا فکر تحقیر و پوچ انگاری فرهنگ و زبان ملت های دیگر را توجیه نمایند با تکیه بر سیاست شوونیستی و تابو قراردادن زبان فارسی و تمامیت ارضی ایران این بار نیز زیر لوای اسلام ، حقوق ملل غیر فارس را پایمال میکنند و ارگان های مختلف دولتی از سازمان ثبت احوال گرفته تا کانون پرورش فکری کودکان و میراث فرهنگی آثار باستانی ، سیستم تحصیل و دیگر ادارات دولتی و آموزش رادیو و تلویزیون ، ارگانهای سرکوبگر بسیج و سپاه ، ارتش و ساوا با همکاری بنیادهای دولتی و غیر دولتی ، نهاد های ریاست جمهوری ، مجلس ، ولایت فقیه و مشاور و دستیار از قبیل جنیدی ها و ورجاوندی ها با همکاری پشت پرده احزاب و گروههای موافق و مخالف در جهت سرکوبی خواستهای ملل غیر فارس در مجموع سیستمی را بوجود آورده اند و کمر بر استحاله ملل غیر فارس بسته اند و آزادی این ملل امکان پذیر نیست مگر با تلاشی این سیستم و کسب استقلال و ایجاد دولتهای ملی و گرنه هر انقلاب دیگری نیز رخ دهد و هر قانون مترقی در چارچوب سیستم فارس مرکزی نوشته شود، اجرا نخواهد شد و بهانه های قبلی تکرار خواهد گشت . عده ای علت رانه در موجودیت سیستم نامبرده و فونکسیون و اهداف آن بلکه سبب را در فقدان حاکمیت

به اصطلاح "مردم سالاری" تفسیر میکنند. مردم سالاری در تحلیل نهایی همان فارس سالاری است و در فارس سالاری نیز مناقشه بر سر به روی کار آمدن این یا آن گروه فارسیها و یا استحاله شدگان است. در مردم سالاری جایی برای حقوق ملل غیر فارس آن چه در قوانین بین المللی آمده است، وجود ندارد. در اینجا اشاره به مواضع سازمانها و احزاب سیاسی اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون بجاست. سازمان مجاهدین خلق طیف مختلف سلطنت طلبها، حزب کمونیست کارگری، جمهوریخواهان، طیف گوناگون سازمانها و احزاب مربوط به جبهه ملی در برنامه های خود هیچ اعتنایی به حقوق ملل غیر فارس نداشته و در بعضی موارد نوشته هایی کاملاً بر ضد این حقوق ارائه میدهند. گروه دیگر از اپوزیسیون امثال انواع فداییان، سازمان اکثریت، حزب توده ایران در برنامه های خود بحق تعیین سرنوشت ملل اشاره میکنند لیکن به تحمیل زبان فارسی و حفظ تمامیت ارضی ایران به هر بهایی ممکن تاکید میورزند. موضع سازمان کارگران انقلابی ایران "راه کارگر" نسبت به سازمانها و احزاب دیگر يك گام به پیش است و با استقلال ملل غیر فارس مخالفت نکرده است. سازمان در قطع نامه کنگره ششم درباره مسئله ملی ضمن به رسمیت شناختن کثیرالمله بودن ایران و زبان و فرهنگ آنان تاکید میکند و میگوید: "وحدت مردم ایران تنها در يك جمهوری فدراتیو و با اتکا به قانون اساسی مدرن که برابری کامل حقوق تمام شهروندان را تضمین کند و حق همه ملیت ها و قومیتها را در تعیین سرنوشت خود از جمله حق جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل و یا خود مختاری هر يك از ملیت ها که با تمایل آزادانه خود در يك جمهوری فدراتیو متحد شوند را به رسمیت بشناسد ممکن است" مخالف نبودن با استقلال ملل گام بزرگی است لیکن لازم است در راه آن نیز کوشا بود و فعالیت همه جانبه حول این مقصد سازماندهی کرد. حق استقلال به عنوان يك ماده در قانون اساسی اتحاد شوروی سابق موجود بود لیکن 70 سال بر روی کاغذ ماند و با بهانه های مختلف حقوق ملل ساکن نقض و سیاست آسملاسیون تحمیل و از توپ و تانک برای سرکوب آنها استفاده گردید. 20 ژانویه 1990 باکو، کشتار مردم تقلیس و آلماتا و یا سیاست تبعید دسته جمعی صدها هزار نفری از ملیت ها توسط استالین و بازماندگان آن گواه گفته ماست. مصیبت چچن ها در حکومت فدرال روسیه کنونی جلو چشم همگان است. تجربه نشان داد برابر حقوقی بین ملل ساکن این امپراطوری بعد از متلاشی شدن و آنهم بر اساس معیارهای بین المللی قابل حصول بود که سال 1991 این امر تحقق یافت و 15 جمهوری از جمله جمهوری آذربایجان استقلال خود را باز یافت. چهره منطقه دگرگون شد. تغییرات عظیمی در تعاریف فرهنگ، حکومت، سیاست، انسان، تاریخ، و دیگر مقوله ها و کاتاکوریهای جهان شمول بوجود آمد و انرژی بی پایان خلق ها در راه رشد و شکوفایی فرهنگی، اقتصادی، ملی خویش آزاد گشت و مانع بزرگی از سر راه رشد و ترقی و شکوفایی ملی و جنبش های رهائی بخش ملی برداشته شد. دوران ما عصر انقلاب رهائی بخش ملی و توسعه نیروهای استقلال طلب و آزادیخواه است. سیستم استعماری کهن متلاشی شد و دهها ملت بزرگ و کوچک حق تعیین

سرنوشت بدست آورده و رفته رفته دولتهای مستقل خود را تشکیل دادند. در این شرایط چرا ملل غیر فارس نتوانند صاحب استقلال شوند؟ ملل غیر فارس باید هرگونه فداکاری و اتحاد عمل را نه برای ساختن يك حکومت فارس مركزي ديگر که مانند چماقي بر سر آن ها نگه داشته شود بلکه این اتحاد عمل برای مبارزه علیه هر حکومت مركزي در جهت رهائی هريك از آنها باید صورت گیرد و بنظر ما بهتر است ملل غیر فارس هريك به تنهائی مسئولیت اداره مردم و کشور و توسعه و رفع عقب ماندگیهای اجتماعي اقتصادي، فرهنگي را خود بر دوش بگیرند با توجه به اینکه از طرفي دولت مركزي کنوني که از زمان رضاشاه و تاسیس سلسله پهلوي بر اساس پایمال ساختن و نادیده انگاشتن تنوع ملیت ها، زبانها، فرهنگ ها، درجه توسعه اقتصادي اجتماعي و حتي شرایط اقليمي و بطور مشخص بر مبناي ستم ملي و ایجاد يك کشور تك ملتي با ایدئولوژی پان ایرانیستی و پان فارسیستی شکل گرفته است و طی 80 سال اخیر چه در دوره سلطنتي و چه در دوره حکومت ج. ا در عمل مانع بزرگ در مقابل همه جنبش های ملي و آزادیخواهي و تامین دموکراسي و مشارکت ملل غیر فارس در تعیین سرنوشت خود بوده و عامل تبعیضات و انواع نابرابریها و مانع ایجاد مناسبات متساوي الحقوق بین خلق ها و سبب نقض مقوله های بین المللي و باعث انواع کودتاها، سرکوبهای خونین و جنگ ها از جمله سوم اسفند، 21 آذر، 28 مرداد و جنگ با عراق، کشتار وحشیانه زندانیان سياسي سال 67 گشته و با توجه به اینکه از طرف ديگر ملل غیر فارس و تحت ستم که سال ها به اشکال گوناگون سياسي، نظامي، ملي، فرهنگی مبارزه کرده و در این راه متحمل انواع خسارات و تلفات جاني ومالي شده و بهترین فرزندان خود را در تبعید و زندان و شکنجه و پای چوبه های دار قرباني داده اند برای تامین حقوق ملي و تضمین دموکراسي و عدالت اجتماعي و رفاه خلق خود راهي بجز استقلال ملي ندارند حتي تاريخ نشان داد که در جهان سوسیالیستی نیز نمی توان بدون استقلال و برابري حقوق ملت ها و شرکت داوطلبانه آن ها در این یا آن اتحادیه از دموکراسي و برابري سخن راند. هر حکومت توتالیتر که از درون هر گونه رفرم و یا انقلابي فرا روید خواه ناخواه بيك سیستم ديگر بوروکراتیک فارس مركزي تبدیل میشود که ملل غیر فارس را به تماشاچیان ناتوان صحنه سياست تبدیل میکند. زیرا اساس بر پایه ستم ملي و تمرکز قدرت و يك دست کردن ملل است و نظم این سیستم در دست ماشین سرکوب دولت مركزي است. با تامین استقلال ملل غیر فارس می توان این ماشین سرکوب را، یکبار برای همیشه از کار اندازد.

تجربیات 80 ساله اخیر بما میگوید که اولاً هر گونه وعده و وعید برای دموکراسي، حقوق خلقها، تامین عدالت اجتماعي در صورت استقرار حکومت مركزي فاقد ارزش است. در 80 سال اخیر مشاهده کردیم که در حکومت ایران نه دموکراتي هست، نه دموکراسي و نه مکانیزم حفظ دموکراسي. برخلاف احزاب و سیاستمداران اروپائی که به هر چه وعده کنند، عمل می نمایند از شاه و شیخ و صدر و وزیرالوزرای ایران به استثنای مقاطع انقلاب و بخاطر ترس از مردم به

صحنه آمده ، در وعده هایشان جز عوام فریبی و نیرنگ و دروغ و توطئه چیز دیگری نبوده است . سخن کوتاه از پیدایش حکومت پهلوی تاکنون شاهد ایدئولوژی نژاد پرستانه پان ایرانیستی و پان فارسیتی و نظریه های "ایران نوین" بوده کارکرد يك رژیم شوونیستی هماهنگ با منافع استعمار باتفکر ضد ترك و ضد عرب ، ضد كرد و باهسته مركزي آریائیسم ، ایرانیسم ، با محتوي يك درفش يك آئین يك زبان يك فرهنگ يك دولت ، و نابودي ديگر فرهنگ ها و درفش ها و آئین ها دولت ها و زبانها و معرفي هويت فارس معادل هويت ملي همه ملل غير فارس ادامه دارد . مروج آن سیستمی است که تئوریسین هائی چون پور داوود و قزوینی و محمودافشارها و کاظم زاده ها ، ایرانشهر و تقی زاده ها و کسرویها نجف دریا بندریها ، عنایت الله رضا و جنیدی ها و ورجاوندها و هستند که از کشف یادگارهای دوران هخامنشیان و تاریخ ساسانیان و نژاد خودی بسیار سخن گفته اند و میگویند و هدف از آن در وهله اول رواج خرافات نژاد پرستانه آریائی ، استحاله ملل غیر فارس و تاراج ثروت های مادی و فرهنگی و طبیعی است بدین طریق کوشش میشود تا ملل غیرفارس بجای بیداری و پی بردن به علل از خود بیگانگی و بدبختی خود با یاد دوران مجد و عظمت ایران باستان و با ادعای برتری نژادی علیه ترکها و عربها بخواب روند و از وضعیت خود بیخبر مانده و یا بدبختی خود را بر سر اسکندر و اعراب و ترکان بیاندازند و با چنین ایدئولوژی با ماهیت بشدت ضد آذربایجانی و ضد تورك و ضد عرب و ضد كرد ویرانی های اقتصادی و فرهنگی و خسارات روحی و روانی بر ملل غیر فارس وارد سازند و بدین طریق به از بین بردن اعتماد بنفس و غرور مردم غیرفارس همت گماشته اند و با تخریب و تحریف زبان يك ملتی آحاد آن را در سرآشویی فلاکت انداخته و استحاله می نمایند واضح است که مغز کسی را هنگامی میشود محدود ساخت که بزبان مادری خود تحصیل نکند و در صورت تکرار آن آحاد همان ملت در طول زمان از صحنه تاریخ محو میگردد دانشمندان مختلف همواره به زبان بعنوان حامل تاریخ و افسانه و متولوژی و اسطوره های يك ملت تاکید داشته اند و ملت را براین اساس تعریف نموده اند و بقای ملت را بقای آنها دیده اند لیکن سیستم فارس مرکزی در پی محو اکوسیستم های فرهنگی بوده اند در حالیکه از بین رفتن يك گونه گیاهی یا جانوری برای اکوسیستم طبیعت ، زمین و جامعه انسانی بمثابة يك فاجعه است . از بین بردن يك زبان يك فرهنگ و يك ملت چگونه میتواند مایه فاجعه بشري نباشد؟ در سال 1996 در پاریس کنگره روانشناسان دنیا بیانیه ای را بیرون دادند که بر تنوع ملي و فرهنگی و زبانی تاکید داشته و از دولتها درخواست کردند که با حاکمیت مطلق زبان انگلیسی در جهان و در سطح ملي با زبانهای رسمي مقابله شود هگل خاطر نشان میسازد که شاخه های مختلف فرهنگ هرملتی از هنر موسیقی و فلسفه و دین و غیره ارزش های معنوی و روحی آن ملت را تشکیل میدهد تاریخ هر ملت نیز روح آن را در دوره های مختلف منعکس میسازد تکیه به روح هرملت آحاد آن را نیرومند ساخته و سبب خلق معجزه ها میگردد شوونیسم روح و تاریخ و فلسفه و موسیقی و هنر ملل غیرخودی را میکشد و در

این راه به حذف تاریخ، تحقیر تمدن‌ها و نابودی زبانها به تعویض نام‌های جغرافیایی می‌پردازد خلاصه اگر سر شکوه را باز کنیم بگوئیم که حقوق ترکان یا سایر ملل از بین می‌رود فوراً کثرت تجار در بازار تهران، رئیس مجلس خبرگان و ولی فقیه و چند امام جمعه و چند به اصطلاح نماینده در حکومت شاه و شیخ ردیف می‌شود و با انکار مسئله ملی خاتمه می‌یابد. این آقایان، هنگامیکه از کسب حقوق اهالی غیرفارس صحبت می‌شود همه به وحشت می‌افتند و سفسطه را شروع می‌کنند و از هزاران احتمالات گوناگون سخن به میان می‌آید تا موضوع را به بیراهه کشانند و اگر از ستم ملی صحبت می‌شود استدلال می‌کنند که هزاران مشکل است و یکی هم ستم ملی و آن را هم در سطح توهین و تحقیر نسبت به اهالی شهرهای همسایه و این مسئله را امری طبیعی تلقی می‌کنند و یا اینکه به عوض معرفی سیستم موجود که کار استحاله را بر عهده دارد فلان مسئول دولتی را بعنوان گنه‌کار معرفی می‌نمایند تا منشاء اصل قضیه به فراموشی سپرده شود و از این هم فراتر رفته به جمعیت اهالی غیرفارس و زمان آمدن و سکونت کردنشان می‌چسبند که گویا بعد از سلجوقیان در ایران ساکن شده‌اند بنابراین هنوز زمان لازم برای دادن حقوق شهروندی نرسیده است و یا چند زبان و چند مذهب به عنوان عامل بدبختی، کشور بزرگ را مایه سعادت و دموکراسی فرهنگی را توسعه فرهنگ فارسی معرفی می‌کنند. آنها بعضی جریان‌های سیاسی را که از درون رژیم به قصد اصلاح از بالا به نجات جمهوری از روال حتمی بیرون آمده‌اند تقویت کرده و با حل ستم ملی بر ملل غیرفارس مخالفت می‌کنند برخی‌ها در مقابل این مسئله سکوت می‌کنند و یا مسئله را فرعی تلقی کرده و حل آن را به برقراری دموکراسی و یا استقرار حکومت ملی و یا مردم‌سالاری یا حکومت کارگری یا سرنگونی رژیم، برقراری جامعه مدنی، بعد از تشکیل پلورالیسم و یا ایجاد جامعه توحیدی بدون طبقه و غیره موکول می‌سازند آنها از طرح قضیه فرار می‌کنند و اگر صحبت از حق تحصیل بزبان مادری و یا اینکه از تنزل آذربایجان به 17مین استان صنعتی و یا مقایسه اقتصاد مناطق غیرفارس و غیرشیعیه مانند آذربایجان و کردستان و گیلان بلوچستان نسبت به اقتصاد مناطق اهالی فارسی و شیعه چون کرمان و اصفهان صحبتی به میان آید بر احوالشان خالی می‌کنند. خیلی‌ها تنها اقلیت‌های مذهبی را مورد تبعیض میدانند.

ده‌های 80 و 90 میلادی زمان اوج گیری جنبش‌های ملی در کشورهای چند ملیتی بوده و در مقایسه با گذشته درگیری‌های نظامی و جنگ داخلی بین ملت‌های تحت ستم و حکومت‌های مرکزی افزایش داشته، مسئله تمامیت ارضی از یکطرف، رها شدن از ستم از طرف دیگر موجب جنگ شده است که مسبب اصلی شوونیست‌های حاکم بوده است. ما شاهد دو نوع ملی‌گرایی هستیم یکی ارتجاعی و عظمت‌طلبی است که از طرف ملت حاکم تبلیغ می‌شود دیگری ملی‌گرایی مترقی که منبع آن از ایده‌های انقلاب فرانسه مبتنی بر جمهوریت و ملت و حق تعیین سرنوشت شهروندان برابر حقوق در گروه‌های فرهنگی و ملی است. حق تعیین سرنوشت در روابط بین‌المللی تابع از دو اصل است که اولی حق حاکمیت

دولتی است که کنترل نظامی و سیاسی را بر عهده دارد و دومی حق حاکمیت ملی است که خواهان تامین حقوق ملی از انواع مختلف آن با توجه به تناسب قوا بر اساس تعلق ملی و فرهنگی است. در شرایط مختلف یکی از آن ها وجه غالب سیاست بین المللی میشود. حکومت های توتالیتر بر تمامیت ارضی تاکید می ورزند و از آن تابویی درست می کنند زمانی که شرایط بین المللی، این رژیم ها را در مقابل حاکمیت ملی حمایت میکند جامعه بین الملل از مشروعیت و حاکمیت دولت مرکزی دفاع میکند اما وقتی که شرایط بین المللی حاکمیت ملی ملت های تحت ستم را بر حقانیت دولت مرکزی ترجیح میدهد جامعه بین الملل و نهاد های پیرامون از حق تعیین سرنوشت ملت ها در مقابل دولت های سرکوبگر حمایت به عمل می آورد. امروز اوضاع جهانی و منطقه به نفع ملت تحت ستم است.

در سمینار امروز نیروهای حضور دارند که بنوعی در گذشته در حاکمیت شرکت داشته و یا مدافع آن بوده و به عنوان ایجاد کننده اصلی موانع در قبال حل مسئله ملیتها شناخته شده اند امید است اوضاع کنونی جهانی و منطقه بر این نیروها تاثیر گذاشته و از حوادث سالهای گذشته درسهای عبرت آموخته اند و دیگر نمی خواهند مثل گذشته عمل کرده جنایات سابق را تکرار نمایند. مقصود ما از شرکت در این سمینار بر داشتن گامی در راه جلوگیری از تکرار اعمال آنان و یا سایرینی که بنام حفظ تمامیت ارضی و امنیت ملی و قداست زبان فارسی و غیره ملیت ها را اسیر نموده و از بین برده و خون بهترین فرزندان آنها را بریزند و هدف ما دنباله راه های مسالمت آمیز برای کسب استقلال ملیت های غیر فارس است آنچه که در چک و اسلواکیا اتفاق افتاد و گرنه تمام مسئولیت خونریزی ها به عهده کسانی است که مانند گذشته در مقابل احقاق حقوق ملت تحت ستم مانع ایجاد میکردند و اختناق و جنگ را بر ملت غیر فارس تحمیل می نمودند. حکومت توتالیتر مرکزی مستقل از اینکه چه نوع حکومتی و در چه توازن قوای سیاسی و طبقاتی بر سر کار آید نتیجه همان خواهد بود که در 80 طول سال اخیر دیده ایم زیرا در بهترین حالت اگر از طرحهای خودگردانی و خود مختاری و یا فدرالی یکی قبول شده باشد، سه رکن اصلی قدرت مرکزی یعنی سیاست و مناسبات خارجی، پول و برنامه ریزی اقتصادی دستگاه جاسوسی و امنیتی و ارتش از حیثه اختیارات حکومت فدرال یا خود مختار خارج است دولتی که قرار است با قید و بند های حقوقی موظف به شناسائی حقوق ملت تحت ستم باشد با چنین ابزارهایی به سادگی میتواند هر گونه حکومت های خود مختاری و فدرالی محلی را به چیز بی مصرف تبدیل سازد در این صورت رنجهای کشیده شده مثل تجربه های سابق بباد خواهد رفت.

علاوه بر اینها سیاست شوونیستی و فارس مرکزی ضربه جبران ناپذیری بر معنویات خلق فارس وارد ساخته و انسان فارس را نامطلوب، منفور و ظالم شناسانده و از آن چهره استعمارگر و غاصب بیرون داده است بر خلق فارس است که با مبارزه علیه شوونیسم و فارس مرکزی دامن خود را از این آلودگیها پاک سازد و شیوه آزادی و آزاده پرستی در پیش گیرند. ملتی که دیگر ملت را اسیر کند

خود آزاد نتواند زیست گفته اند. ما ترکان اکنون در هوای تشکيل امپراطوري هاي هزاره قبل نيستيم ما فقط ميخواهيم آزاد باشيم و با آزادي زندگي كنيم نه در اسارت ملتي باشيم و نه ملتي را اسير نماييم. تنها راه جاره ملل تحت ستم را استقلال ميدانيم و بس. تشکيل اتحاديه هاي منطقه اي بر اساس برابري حقوق و توجه به منافع مشترك سياسي و اقتصادي ملل و همزيستي مسالمت آميز با يکديگر فقط و فقط بعد از کسب استقلال کامل ملل غير فارس ميتواند عملي باشد.

حضار محترم سپاسگزارم از اينکه مرا شنيديد.

2002-10-05